ما شاء الله لا قوة الا بالله

بعون الله الوحید ذی العرش المجید عقد الجید اعنی رسالۂ موسومہ بہ

الآیات البینات

۱۲۹۳

باہتمام امیدوار رحمت ایزد منان محمد عبد الرحمن تربیت یافتہ خدمت برادر محمد مصطفیٰ خان مرحوم

در مطبع نظامی واقع کانپور مطبوع گردید ۱۲۹۳

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل اختلاف اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم لنا رحمة وسعة والصلوة والسلام
علی رسوله محمد صلی الله علیه وسلم بدا نا الی العمل بعزیمته ورخصته وعلی آله الکرام وهم کسفینة نوح فلاحًا
ونجاةً واصحابه العظام وهم کالنجوم ارشادًا وهدایةً اما بعد این رساله ایست در چند اوراق
مسمی بالتمهید فی بیان التقلید بدانکه علامه ابو الاخلاص حسن شرنبلالی حنفی در رساله
عقد الفرید لبیان الراجح من الخلاف فی جواز التقلید از حاوی قدسی نقل میکند که تقلید چند
اقسام است واجب جائز و حرام پس واجب تقلید معصوم است از خطا و آن پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم مبعوث برحق اند و این در حقیقت تقلید نه زیرا که تقلید در شرع عبارتست از قبول
قول غیر بغیر آنکه حقیقت او را شناسد لیکن این التقلید عرفی میتوان گفت و تقلید جائز تقلید
عوام است برای علمای دین در فروع بالاتفاق و در تقلید عالم مر اعلم در فروع اختلاف است

و اما تقلید حرام پس آن مانند تقلید پدران و بزرگان ست در امور باطله و تقلید گردانیدن
چیزیست مانند قلاده در گردن حق باشد یا باطل و حقیقت تقلید عمل است بلا حجت از حجج اربعه
شرعیه بقول شخصیکه وی یکی از حجج اربعه شرعیه نباشد پس نیست رجوع بطرف پیغمبر علیه الصلوة
والسلام و اجماع از تقلید زیراکه این هر دو حجت شرعیه اند از حجج اربعه و برین معنی اقتصار
کرده است کمال در تحریر خود و گفت امیر حاج برین معنی است عمل عامی بقول مفتی و عمل
قاضی بقول عدول زیراکه این هر دو نیستند یکی از حجج اربعه پس عمل بوی بلا حجة شرعیه شد
زیراکه نص واجب ساخته است عمل عامی را بقول مفتی که مجرد از دلیل باشد پس عدم
علم وی بدلیل تقلید است در حکم انتهی آمدیم بر بیان جواز تقلید مذاهب ائمه اربعه
امام المحققین جناب شاه ولی الله قدس سره جواز این تقلید را مع جواب ابن حزم
که بحرمت این تقلید مطلقا قائلست در حجة الله البالغه باین مضمون تحریر می فرمایند که
بالتحقیق اتفاق کرده است امت یا کسانیکه بر ایشان اعتماد است از امت تا این زمان
بر جواز تقلید مذاهب اربعه مدونه محرره و درین اتفاق مصلحتها اند که مخفی نیستند خصوصا
درین ایام که یقینا همتها قاصر شده اند و نفسانیت در نفوس سرایت کرده است
و هر شخص برای خود مغرور ست پس انچه ابن حزم گوید که تقلید حرام است و حلال نیست
کسے را که بقول شخصی غیر رسول خدا صلی الله علیه وسلم بلا دلیل عمل نماید بدلیل قول
خدا تعالی اتبعوا ما انزل الیکم من ربکم و لا تتبعوا من دونه اولیاء ۵ و اذا قیل لهم
اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما الفینا علیه آباءنا ۵ فان تنازعتم فی شیء فردوه

الی الله والرسول ان کنتم تومنون بالله والیوم الآخر طپس مباح نفرموده است

خدا تعالی رد را وقت تنازع بطرف کسے سوائے قرآن وسنت وحرام شد بسبب

آن رد وقت تنازع بطرف قول قائل زیرا کہ آن غیر قرآن وسنت ست وتحقیق بصحت

رسیده است اجماع کل صحابہ از اول تا آخر واجماع تابعین از اول تا آخر واجماع

تبع تابعین از اول تا آخر بر امتناع ومنع از آنکہ قصد کند از انها کسی بطرف قول انسان

از انها یا بقول مردم کہ قبل آنها اند پس اخذ کند کل آنها پس بداند شخصے کہ عمل کرده است

بجمیع اقوال ابوحنیفہ یا جمیع اقوال مالک یا جمیع اقوال شافعی یا جمیع اقوال احمد

رضی الله عنهم ونمیگذارد قول شخصی را از انها کہ اتباع وی کرده است یا غیر از انها

بطرف قول غیر وی واعتماد نمیکند بر انچہ در قرآن وسنت آمده سوائے آنکہ رجوع

کننده است آن را بطرف قول انسان بعینہ بتحقیق خلاف کرد تمامی اجماع امت

از اول تا آخر یقینا وآنکہ نمی یابد برای نفس خود سلف را ونہ انسانی را در تمام

اعصار محموده ثلثہ پس بتحقیق پیروی نمود غیر طریق مومنان را نعوذ بالله من هذه المنزلة

ونیز چہ شد آن شخص را کہ گردانید مردی را از ان مردم یا از غیر آنها اولی بآنکہ تقلید کند

او را از عمر بن الخطاب یا علی بن ابیطالب یا ابن مسعود یا ابن عمر یا ابن عباس یا

عائشہ ام المومنین رضی الله تعالی عنهم پس اگر تقلید جائز بودی البتہ هر یک از ایشان

لائق تر بودی بآنکہ پیروی کرده شود از غیر وی انتهی تمام خواند شد در حق شخصے

کہ او را ضرر از اجتهاد حاصل باشد اگرچہ در یک مسئلہ بود و در حق شخصے کہ ظاہر گردد

بروی بظهور پیوست آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم امر کرد بچیزی و نهی کرد از چیزی و آنکه حدیث
منسوخ نیست لیکن بآنکه پیروی میکند احادیث و اقوال مخالف و موافق را در یک مسئله پس
احادیث را منسوخ نمی یابد آنکه مطلع نشده حجم کثیر را از متبحرین علما که بطرف وی میروند و میبیند
مخالف وی را که بقیاس یا استنباط یا مانند آن احتجاج میکند پس درینوقت نیست سببی برای
مخالفت حدیث پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مگر نفاق خفی یا حمق جلی و آن همین معنی است که اشاره
کرد بطرف وی شیخ عز الدین بن عبد السلام جائیکه گفت که از عجب عجیب است که تحقیق فقهای
مقلدین که واقف باشد یکی از انها بر ضعف ماخذ امام خود بحیثیتیکه نمی یابد برای دفع ضعف وی
دلیلی با وجود آن تقلید وی در وی میکند و میگذارد شخصی را که شاهد می آرد کتاب و سنت
و قیاسات صحیحه را برای مذهب خود بنا بر پابندی بر تقلید امام خود بلکه حیله می جوید برای دفع ظاهر
کتاب و سنت و تاویل مینماید آنرا بتاویلات بعیده بنا بر دفع از مقلد خود و گفت مدام
می پرسیدند از هر عالمی که اتفاق می افتاد بلا قید مذهبی و نه انکار بود بر کسی از سائلان تا آنکه
ظاهر شدند این مذاهب و متعصبان اینها از مقلدان پس تحقیق یکی آنها پیروی می شد امام خود را
با وجود بعید مذهب وی از ادله در حالیکه مقلد بود بوی در چیزیکه می گفت گویا وی نبی مرسل
است و این معنی از حق و صواب بعید است کسی از عقلا این را پسند نخواهد کرد و در حق شخصیکه
عامی باشد و مقلد است شخصی را از فقها بعینه که می بیند از همچنین شخص خطا ممتنع است و آنچه میگفت او
البته آن صواب است و پوشیده دارد در دل خود که تقلید وی را نگذارد اگرچه دلیل بر خلاف
وی ظاهر گردد و آن چیزیست که ترمذی از عدی بن حاتم روایت کرده که گفت شنیده ام
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که تلاوت می فرمود. اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله
فرمود تحقیق ایشان عبادت نمیکردند آنها را ولیکن آنها وقتیکه برای ایشان چیزی حلال
میکردند ایشان او را حلال می دانستند و وقتیکه بر ایشان چیزی حرام میکردند ایشان او را
حرام می دانستند و در حق شخصیکه که تجویز نمیکند که حنفی مثلاً فتوی طلبد از فقیه شافعی و بر عکس آن

و تجویز نمی نماید که اقتدا کند حنفی مثلاً عقب شافعی پس تحقیق این شخص مخالفت پیدا کرد با جماع
قرون اولی و مناقضه نمود با صحابه و تابعین و نیست محل وی در حق شخصی که بقول پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم مطیع شد و حلال داند آنچه الله و رسول وی حلال کرده و حرام داند آنچه
الله و رسول وی حرام ساخته لیکن هرگاه او را علم بقول پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نیست و
نه بطریق جمع در میان مختلفات از کلام وی و نه بطریق استنباط از کلام وی اتباع کرد عالمی
راشد را برین ظن که تحقیق وی مصیب است در آنچه میگوید و فتوی میدهد ظاهراً متبع سنت رسول خدا
است صلی الله علیه وسلم پس اگر خلاف مظنه خود یابد همان ساعت تقلید را بغیر جدال و بلا اصرار
خلع کند پس از همچنین شخص چگونه کسی منکر خواهد شد انتهی بقدر الحاجت خلاصه مضمون این کلام
لطیف آنست که بالتحقیق اتفاق کرده است امت یا کسانیکه بر ایشان اعتماد هست از امت
تا این زمان بر جواز تقلید مذاهب اربعه مدونه محرره و درین اتفاق مصلحتها اند که مخفی نیستند
خصوصاً درین ایام که یقیناً همتها قاصر شده اند و نفسانیت در نفوس سرایت کرده است
و هر شخص برای خود مغرور است پس آنچه ابن حزم گوید که تقلید حرام است و حلال نیست کسی را که بقول
شخصی غیر رسول خدا صلی الله علیه وسلم بلا دلیل عمل نماید تا آخر تمام خواهد شد در حق چند اشخاص
و بر ایشان منطبق خواهد گردید اول مجتهد اگرچه در یک مسئله باشد دوم شخصی که حدیث صحیح
غیر منسوخ او را رسیده باشد سوم عامی که مقلد مجتهد معین است که احیاناً تقلید وی را نمی گذارد
اگرچه دلیل خلاف آن ظاهر گردد چهارم شخصی که تجویز نمیکند که حنفی مثلاً فتوی بطلبد از فقیه شافعی
و بر عکس آن و نیز تجویز نمی نماید که اقتدا کند حنفی مثلاً عقب شافعی پس اگر شخصی عالمی راشد را
مقلد شد برین ظن که تحقیق وی مصیب است در آنچه میگوید و فتوی میدهد ظاهراً متبع سنت
رسول خدا است صلی الله علیه وسلم پس اگر خلاف مظنه خود یابد همان ساعت تقلید را بغیر جدال
و بلا اصرار خلع کند پس از همچنین شخص چگونه کسی منکر خواهد شد انتهی امام علماء العصر مولانا شاه
عبدالعزیز قدس سره العزیز در تفسیر عزیزیه میفرمایند که خلاصه آن اینست کسانیکه اطاعت

آنها بحکم خدا فرض ست شش گروه اند تا آنکه فرموده واز انجمله مجتهدین شریعت وشیوخ
طریقت اند که حکم ایشان بطریق واجب مخیر تنزلا بهم الاتباع است بر عوام امت زیرا که
فهم اسرار شریعت ودقائق طریقت ایشان را میسر است فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم
لا تعلمون ۞ انتهی پس بپرسید از علما اگر شمارا معلوم نیست اینظاهر است که درین زمانه بلکه
قبل ازین بقرون عدیده مذاهب مجتهدین شریعت بجز مذاهب ائمه اربعه باقی نیستند
اگرچه مجتهدین قریب یکصد وپنجاه گذشته اند واجتهاد ختم نیست محتمل ست که پیدا شوند الا
بملاحظه شرائط اجتهاد وطبقات فقها کالنجم معلوم میشود وشرائط اجتهاد در تلویح بابن طور
تصریح میکند که شرط اجتهاد آنست که جمع گرد و علم باموز ثلثه اول کتاب یعنی قرآن بآنکه
شناسد اورا بمعانی وی لغةً وشرعیةً اما لغةً پس بآنکه شناسد معانی مفردات ومرکبات
وخواص آنها در افاده پس محتاج خواهد شد بطرف لغت وصرف ونحو ومعانی وبیان بار
خدایا مگر آنکه شناسد اورا بحسب سلیقه واما شرعیةً پس بآنکه شناسد معانی موثره را در احکام
مثلاً در قول خدا یتعالی او جاء احد منکم من الغائط که مراد از غائط حدث است وعلت
حکم خروج نجاست است از بدن انسان زنده وشناسد اقسام کتاب از خاص وعام
ومشترک ومجمل ومفسر وغیره بآنکه این خاص ست وآن عام واین ناسخ است وآن منسوخ
وغیر آنها ومراد بکتاب آن قدر ست که بمعرفت احکام تعلق دارد ومعتبر علمی ست که بمواقع
وآن بمقدار پانصد آیت است
آنها متعلق باشد بحیثیتیکه قادر بود بر رجوع بطرف آنها وقت طلب حکم نه حفظا از ظهر قلب
دوم سنت بآن قدر ست که باحکام تعلق دارد بآنکه شناسد اورا مع متن وسے که وی آن
نفس حدیث است وسند وی وآن طریق وصول سنت است بطرف ما یان از تواتر
یا شهرت یا احاد و داخل است دران معرفت حال راویان وجرح وتعدیل الا بحث از
احوال راویان سے فی زماننا هذا کالمتعذر ست بسبب طول مدت وکثرت وسائط پس
اولی است اکتفا بتعدیل ائمه که در علم حدیث برایشان اعتماد است مانند بخاری ومسلم وغیرهم

وصفانی و غیر آنها از ائمه حدیث و مخفی نباشد که مراد معرفت متن سنت است مع معانی وی
لغة و شرعاً و مع اقسام وی از خاص و عام و غیره سوم وجوه قیاس مع شرائط آنها
و اقسام آنها و احکام آنها و مقبول از آنها و مردود تمامی آن شرائط برای آنست که وی
استنباط صحیح قادر باشد و نیز ذکر اجماع اولی بود زیرا که از معرفت وی و معرفت مواقع وی
چاره نیست تا اجماع در اجتهادش مخالف نباشد و مشروط نیست علم کلام بسبب جواز استدلال
با دلهٔ سمعیه برای جازم اسلام تقلیداً و نه فقه باین وجه که آن نتیجهٔ اجتهاد است و ثمره وی پس
بر اجتهاد مقدم نخواهد شد و بالتحقیق منصب اجتهاد فی زماننا حاصل نخواهد گردید الا بممارست
فروع پس این طریق وصول ست بطرفت وسے درین زمان و نبود این طریق در زمان
صحابه و ممکن نیست درین وقت سلوک طریق صحابه پس از آن این شرائط در حق آن
مجتهد مطلق است که در تمامی احکام فتوی میدهد ولیکن مجتهد در یک حکم نه در دیگر حکم پس
لازم است بروی معرفت چیزیکه متعلق میشود بوی حکم کذا ذکره الغزالی مثلا اجتهاد بحکمی که
تعلق بصلوة دارد موقوف نیست بر معرفت جمیع چیزیکه تعلق باحکام نکاح دارد انتهی
پس بپایهٔ منصب اجتهاد آنکس خواهد رسید که بامور مذکور الصدر موصوف بود و در فتاوی
قاضی خان مینویسد که در باب مجتهد علما گفتگو کرده اند بعضے ایشان گفته اند که چون شخصی از
ده مسائل مثلاً پرسیده شد پس در هشت جواب باصواب داد و در باقی خطا کرد
پس آن مجتهد است و بعضی ایشان گفته اند که لابد است برای اجتهاد از حفظ مبسوط و معرفت
ناسخ و منسوخ و محکم و ماول و علم بعادات مردم و عرف ایشان انتهی و در حجة الله البالغه است
که بقول شخصی کسیکه مبسوط یاد دارد آن مجتهد است اگرچه او را علم بروایت و حدیث واحد
اصلا نباشد مراد از آن مجتهد فی المذهب وشته است انتهی و اما طبقات فقها پس
علامه شامی در رد المحتار می نویسد که فقها بر هفت مراتب اند مرتبهٔ اولی طبقهٔ مجتهدین
فی الشرع است مانند ائمه اربعه رضی الله عنهم و شخصیکه بر مسلک ایشان در تاسیس قواعد

۷ زیراکه ایشان بطرفت لغت و صرف و نحو و معانی و بیان محتاج نبوده اند در زمان بممارست
۸ [illegible]

قواعد اصول سلوک کرده باشند و باین معنی از غیر خود ممتاز می شوند و ثانیه طبقه مجتهدین
فی المذهب است مانند ابویوسف و محمد و سائر اصحاب ابوحنیفه که قادر باشند بر استخراج
احکام از ادله بر مقتضای قواعد یکه استاد ایشان ابوحنیفه در احکام مقرر ساخته اگرچه
در بعض احکام فروع با استاد مخالف باشند ولیکن در قواعد اصول بوی مقلدند و باین معنی
از معارضین فی المذهب ممتازند مانند شافعی وغیره که ایشان با امام در احکام در اصول
مخالف غیر مقلد اند و ثالثه طبقه مجتهدین فی المسائل است که در آنها نصی از صاحب مذهب
نیست مانند خصاف و ابوجعفر طحاوی و ابوالحسن کرخی و شمس الائمه الحلوانی و شمس الائمه
السرخسی و فخر الاسلام بزدوی و فخر الدین قاضی خان و مانند اینها پس تحقیق این اشخاص
بر مخالفت قدرت ندارند نه در اصول و نه در فروع لیکن ایشان استنباط میکنند احکام را در
مسائلی که در آنها نصی نیست برحسب اصول و قواعد و رابعه طبقه اصحاب تخریج است از مقلدین
مانند رازی و امثال وی پس تحقیق ایشان هرگز قادر نیستند بر اجتهاد لیکن محیط اند با اصول و
ضوابط اند ماخذ که قادر اند برای جوابها و نظر خودها در اصول و مقائسه را امثال و نظائرش از فروع
بر تفصیل قول مجمل ذو وجهین و حکم مبهم محتمل لامرین که منقول است از صاحب مذهب
یا یکی از اصحاب وی و آنچه در هدایه است از قول وی کذا فی تخریج الکرخی و تخریج الرازی از این
قبیل است و خامسه طبقه اصحاب ترجیح است از مقلدین مانند ابوالحسن قدوری و صاحب هدایه
و امثال اینها که شان ایشان تفضیل بعض روایات است بر بعض مانند قول ایشان هذا
اولی و هذا اصح روایةً و هذا ارفق للناس و سادسه طبقه مقلدین است که قادر اند بر تمییز میان
اقوی و قوی و ضعیف و ظاهر مذهب و روایت نادره مانند اصحاب متون معتبره از متاخرین
مانند صاحب کنز و صاحب مختار و صاحب وقایه و صاحب مجمع و شان ایشان آنست
که اقوال مردوده و روایات ضعیفه را نقل نمیکنند و سابعه طبقه مقلدین است که ایشان
بر مذکورات قدرت ندارند و فرق نمیسازند میان لاغر و فربه و لیکن ما را یعنی اهل طبقه سابعه را

اتباع آنها لازم است چنانچه اگر زنده می بودند ما را بدان فتوی میدادند پس تحقیق ما از گنجایش
مخالفت با آنها نبودی انتهی در اینجا عود باید فرمود که هر گاه اصحاب تخریج از رابعه باشند
مانند رازی وغیره واصحاب ترجیح از خامسه مانند ابو الحسن قدوری وصاحب هدایه وغیره واصحاب
متون معتبره از متاخرین از سادسه مانند صاحب کنز وغیره ومقلدین معدود باشند
پس از سابعه طبقه مقلدین که از تخریج وترجیح خبر ندارند ونه تمیز میان اقوی وقوی وضعیف
وظاهر مذهب وروایت نادره قادر نباشند چه گوییم مردم درین طبقه معدود و هیم اگرچه
انا فقیه عالم باشد. بالجمله بملاحظه شرائط اجتهاد مذکور الصدر واین طبقات فقها براه
انصاف لامحاله مجتهدین شریعت درین ارکان اربعه منحصر شدند وحق دائر درین اربعه
گردید ووجوب مخیر لازم الاتباع بایشان قرار یافت مولانا جیون در تفسیر احمدی می فرماید
که بالتحقیق واقع شد اجماع برانکه اتباع جز با ائمه اربعه جائز نه پس جائز نیست اتباع برای
ابو یوسف ومحمد وزفر وشمس الائمه وقتیکه قول ایشان مخالف ائمه اربعه باشد وهمچنین
جائز نه اتباع برای شخصیکه مجتهد پیدا باشد مخالف برای ائمه اربعه وشاید که منشای آن
چیزیست که علما گفته اند که امت وقتیکه مختلف گردد بر اقوال پس اجماع خواهد شد برانکه
ماعدای آنها باطل است والانصاف آنست که انحصار مذاهب در اربعه واتباع ایشان
فضل الهی است ومقبولیت است از نزد خدا تعالی انتهی ونیز در نور الانوار میفرماید که تدوین
منشا برای انحصار مذاهب در اربعه وبطلان خامس مستحدث همین اصل است انتهی از اینجا معلوم
شد بطلان مذهب خامس جدید که درین زمانه ظلمت نشانه سر بر زده است وموجدان این
مذهب از تقلید ائمه خصوصاً امام الائمه جناب ابو حنیفه عار تمام دارند وزیاده تر تعصب
ایشان را باین امام است تا آنکه کلمات بی ادبانه بلاتحاشا بر زبان مے آرند ومسائل
مسلمات وی را تسلیم نمی نمایند گویند عمل ما یان بر کتاب وسنت است از تقلید زید
وبکر ما را سروکاری نیست گویا این دعوی اجتهاد است وحال آنکه عدم تقلید منصب مجتهدانست

وبر ظاهر است که علمای این طائفه را علم باموز ثلثه یعنی اول کتاب الله بمعانی وی لغة وشرعیة
دوم سنت از اقسام تواتر وشهرت واحاد سوم بوجوه قیاس که از شرط اجتهاد است بتفصیلی که
بالا گذشت مطلقا نیست واز ادنی مرتبه مجتهد که او را مبسوط یاد باشد نیز محروم اند بلکه از جاهلان
ایشان چه گوید لا محاله این طائفه در مرتبه سابعه طبقه مقلدین داخل است بجز تقلید چاره نیست
زیرا که تقلید بر ایشان برای ائمه اربعه بطریق واجب مخیر واجب ولازم است واز ترک آن فسق
وضلال لازم خواهد آمد واز انکار آن کفر که بمفاد وجوب همین است ومراد از وجوب درینجا وجوب
مصطلح نیست که از دلیل ظنی ثابت بود بلکه مراد ازان فرض است که بدلیل قطعی ثابت باشد
زیرا که عمل بقول مجتهد که مراد ازان تقلید است بنص قرآنی ثابت ست علامه شرنبلالی در رساله
خود می نویسد که واجب نیست بر مقلد مگر اتباع اهل علم بدلیل قول خدای تعالی فاسئلوا
اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون انتهی پس ازین نص بعد از سوال در صورت حاجت در حادثه
معینه فرضیت عمل بقول مجتهد غیر معین ثابت گردید واما عمل بقول مجتهد معین فسیجی بیانه ونیز
ترک تقلید اگر بنظر تحقیر وتوهین ائمه است پس باید شنید آنچه مولانا شاه عبد العزیز قدس سره العزیز
بجواب سائلی در استفتای مینویسد که محققین گفته اند که اهانت علم وعلما علم را علم دانسته وعلما را
علما پنداشته البته کفر است واگر علم را جهل پندارد وعلما را جهال بے عمل باعتقاد فاسد
خود قرار داده اهانت کند کفر نمی شود انتهی ووجه کفر همین است که تعظیم وتوقیر علم وعلما از نصوص
قطعیه ثابت است واحادیث بسیار درین باب در شان ایشان وارد اند وبر ظاهر است
که ائمه اربعه خلاصه علماے وارثان انبیای اند پس اگر طاعنان منکران شق اول است
پس لا ریب کفر است واگر ثانی ست پس کفر نیست الا از فسق وضلال خالی نه که بمفاد
تاویل فاسد واعتقاد جهل مرکب همین است ونیز در انکار تقلید که اجماع است بر جوازش منعقد
گشته تضلیل است که عدالت وی از نص قطعی ثابت است منصوص است آیه کریمه وکذالک
جعلناکم امة وسطا الآیة وحدیث صحیح ولا تجتمع امتی علی الضلالة بیهقی دقت جناب

قاضی ثناء الله پانی پتی در تفسیر مظهری ذیل آیت می فرمایند که استدلال کرده میشود باین آیت بر حجیت اجماع زیرا که ابطال چیزی که بروی اتفاق کرده اند منافی عدالت ایشانست انتهی و در تفسیر احمدی ست که مقصود ازین آیت درین مقام آنست که با تحقیق استدلال کرده است شیخ ابو منصور ماتریدی باین آیت برین معنی که اجماع حجت است زیرا که خدای تعالی وصف کرده است این امت بالعدالت و عدل آن متحقق ست بآنکه مقبول گردد قول وی پس وقتیکه اتفاق کردند بر چیزی و شهادت دادند بوی لازم گردد قبول وی همچنین است مذکور در مدارک و بسوی آن میلان کرده است قاضی بیضاوی و تمسک کرده است امام شیخ فخر الاسلام بزدوی نیز بوی و بدو آیة دیگر کنتم خیر امة الآیة و من یشاقق الرسول الآیة انتهی یعنی ازین هر دو آیت نیز عدالت امت و حجیت اجماع وی متحقق میشود پس هر که مخالفت رسول خواهد ورزید و غیر طریق مومنین اختیار خواهد کرد لاریب بجهنم واصل خواهد گردید و در توضیح مینویسد که وجه استدلال باین آیت آنست که جمع کرده است میان مشاقة الرسول و اتباع غیر سبیل المومنین در وعید و شک نیست که مشاقة الرسول تنها مستوجب وعید است پس اگر اتباع مذکور حرام نبودی در ضم وی بسوی مشاقه فائده نبودی و وقتیکه اتباع غیر سبیل المومنین حرام شد پس بیشک اتباع سبیلی از سبیلهای واجب خواهد شد بدلیل قول خدای تعالی قل هذه سبیلی الآیة پس واجب خواهد شد اتباع سبیل المومنین و در تلویح است وجه استدلال آنست که وعید ساخته است باتباع غیر سبیل المومنین لضم وی بسوی

مشاقة الرسول کرده کفرست پس آن حرام خواهد شد زیراکه ضم مباح بسوی حرام در وعید نمیشود انتهی خلاصه آنکه اتباع سبیل المومنین واجب است و اتباع غیر سبیل المومنین حرام و فیما نحن فیه یعنی تقلید بائمه اربعه سبیل المومنین اجماع است بر جواز وی که بهدایان اتباع آن واجب است و در صورت خلاف غیر سبیل المومنین متصور است که اتباع آن بر مایان حرام بالجمله موحدان مذهب خامس جدید غیر طریق موسنان را اختیار کرده اند که بعدم جواز اجماع برین تقلید قائل اند و تارکان واجب و مرتکبان حرام شده اند که مفاد شن فسق و ضلال است چه عجب که این معنی منجر بانکار گردد که مستلزم کفر شود العیاذ بالله المنتقم الرام متعصب این قوم بجناب ائمه خصوصا باامام ابوحنیفه که در حقیقت عناد با این امام الائمه دارند باین نوبت رسانیده که بترک اتباع بطریق واجب مخیر و بانکار آن و باهانت این حضرات و باتباع غیر سبیل موسنان کلام در فسق و ضلال و کفر ایشان درمیان آمد حق سبحانه تعالی این قوم را دیدهٔ انصاف و عقل سلیم عطا فرماید که ازین تعصب باز آیند که از فسق و ضلال و کفر نجات یابند سخت فتنه و فساد باعث ایشان در دین امت افتاده است و یوما فیوما در ترقی است و افتراق و اختلاف در مردم نافهم موجب هیجان نفس برپا است که ازالهٔ آن بجز قادر مقتدر جل شانه ممکن نیست سعید از ماکسی است که از صحبت این مفسدان دور دور گریزد و متبع سبیل موسنان باشد و در نماز اقتدا عقب این قوم نکند زیراکه کلام در فسق و ضلال و کفر ایشان درمیان آمده است والاحتیاط فیه بل الاجتناب اولی آری اگر از تعصب و حسد که باین بزرگان دارند توبه بجا آر کنند و به تعظیم و توقیر ایشان را یاد نمایند و به تقلید امام شافعی مثلا صاف صاف پابند شوند پس اقتدا عقب این کسان بلا انکار جائز است و طریق ایشان آنست که وقتیکه کسی از ایشان درمیان مایان در کش مکش مے افتد و پرسیده میشود که بکدام امام از ائمه مقلد هستی تقیة مانند شیعه میگوید که باامام شافعی مقلدم چونکه اکثر مسائل نماز وغیره کموافق مذهب شافعی که خلاف مذهب امام ابوحنیفه اند بعمل مے آرد و نیز از راه تعصب مذهبی که باین امام همام دارد خود را.

بامام شافعی در امر تقلید منسوب نمیسازد ورنه او را از شافعی چه غرض و آنکه متعصب تر است
یکی از ائمه هم خود را درین امر منسوب نمیسازد و گوید محمدی ام عجب تقریریست اگر این
حمقا را از دید انصاف و عقل سلیم نصیبه بودی اصلا این تقریر نکردندی و از اتباع سبیل
مومنان اعراض ساختندی نمی فهمند که بسیاری از مجتهدان فی المذهب و مجتهدان فی المسائل
و اصحاب تخریج و اصحاب ترجیح وغیره از مقلدین در هر مذاهب اربعه گذشته اند که در قواعد
اصول موافق مجتهد فی الشرع بوده اند چنانچه در طبقات فقهای حنفیه مذکوره بالا این معنی
بتفصیل گذشته است و اینها همه در قواعد اصول موافق مجتهد فی الشرع یعنی استاد خود امام
ابوحنیفه بوده اند و در مذهب شوافع بویطی از مجتهدان فی المذهب است که در قواعد اصول
موافق مجتهد فی الشرع یعنی امام شافعی است و در حجة الله البالغه است که اهل حدیث نیز بابت
کثرت موافقت ایشان با حد المذاهب گاهی منسوب بوی میکردند مانند نسائی و بیهقی
که منسوبند بطرف شافعی انتهی و علی هذا القیاس مذهب مالکی و حنبلی اکنون مناسب مینماید
که نبذی از فضائل امام الائمه امام ابوحنیفه که حاسدین را زیاده تر حسد به نسبت این جناب
دامنگیر است تنبیها و تنویها تحریر نماید شاید ایشان براه انصاف روند و از مرض حسد نجات
یابند در در مختار نقل میکند که روایت کرده است حرجانی در مناقب امام که اسناد میکند
آن را بسهل بن عبدالله تستری که بالتحقیق گفت وی که چون بودی در امت موسی و عیسی
مانند ابوحنیفه البته یهودی و نصارے نبودندی و مناقب وی بیشمارند و تصنیف کرده است
سبط ابن جوزی در مناقب وی دو جلد کبیر و نسمے کرده او را بانتصار لامام ائمة الامصار
و تصنیف کرده اند غیر وی اکثر از ان و حاصل اینست که ابوحنیفه نعمان از اعظم معجزات مصطفی است
بعد قرآن و کافیست ترا از مناقب وی مشهور بودن مذهب وی نه فرموده است قولی
مگر آن عمل کرده است امامی از ائمه اعلام و تحقیق گردانیده است خدای تعالی حکم برای
اصحاب وی و اتباع وی از ابتدای زمانه وی تا غایت این ایام و این معنی دلالت

میکند براہ سے عظیم که مختص است بوی از این علماے عظام چگونه نباشد که دسے
مانند صدیق است رضی الله عنه که برای او اجر آن و اجر شخصی که مدون ساخته است
فقه را قابلیت کرد او را و متفرع ساخته احکام او را بر اصول وی تا یوم حشر و تحقیق اتباع
کرده اند او را بر مذهب وی بسیاری از اولیاے کرام از انجمله که متصف شده اند
به ثبات مجاهده و دویدن در میدان مشاهده این اکابر اند مانند ابراهیم بن ادهم و شقیق
بلخی و معروف کرخی و ابو یزید بسطامی و فضیل بن عیاض و داؤد طائی و ابو حامد
لفاف و خلف بن ایوب و عبد الله بن المبارک و وکیع بن جراح و ابو بکر وراق و
غیر آنها از کسانی که بیشمار و غیر محصور اند پس چون یافتندی اینها در امام شبهه اتباع وی
نکردندی و نه اقتدا بوی و نه موافقت بوی و گفت اوستاد ابو القاسم قشیری در رساله
خود با وجود آنکه در مذهب خود متعصب بود و پیشواے درین طریقه که شنیده ام از اوستاد
ابو علی دقاق که می فرمود گرفته ام این طریقه را از ابو القاسم نصیر آبادی و فرمود ابو القاسم
گرفته ام این از شبلی رح و وی گرفته است این از سری سقطی و وی از معروف کرخی و وی از
داؤد طائی و وی گرفته است علم و طریقه را از ابو حنیفه رح و هر یکی از اینها ثنای وی کرده اند و بفضل وی
مقر اند پس تعجب است برای تو ای برادر من آیا نیست برای تو اقتدای حسنه درین سرداران بزرگ
آیا این اشخاص بر وی اقرار و افتخار متهم اند و اینها امامان این طریقه و ارباب شریعت و حقیقت اند
و آنانکه بعد اینها اند درین امر پس تابعان اینها اند و هر چیز که مخالف چیزیست که اینها او را مستعمد داشته اند
مردود و مبتدع است و فرموده است ابن ادریس و هو صحیح النقل در حکم لطیفه که مردم در فقه عیال اند

بر فقه امام ابوحنیفه پس لعنت پروردگار ما باد تبعداد ریگ کسیکه رد کرد قول ابوحنیفه بیح
و وفات یافت در بغداد در سنه یکصد و پنجاه بقول بعض و در حبس بسبب آنکه اختیار کند
خدمت قضا را و سن وی هفتاد سال بود و بقول بعض بعد یکصد و وفات یافت امام شافعی متولد
شد رضی الله عنهما انتهی علامه شامی در رد المحتار میفرماید که وگفت علامه ابن حجر مکی در
خیرات الحسان فی ترجمة ابی حنیفة نعمان واز آن چیزیکه صلاحیت دارد برای استدلال کوی
بر عظمت شان ابوحنیفه آنچه روایت از نبی علیه الصلوة و السلام که فرمود ترفع زینة الدنیا
سنة خمسین و مائة و از اینجاست که گفت شمس الائمه کردری که بالتحقیق این حدیث محمول است
بر ابوحنیفه زیرا که وی درین سنه وفات یافته آه و نیز گفت و بالتحقیق وارد شده احادیث
صحیحه که بشارت میدهند بطرف فضل وی از انجمله قول وی است صلی الله علیه وآله وسلم بچیزیکه روایت
کرده اند او را شیخین از ابوهریره و طبرانی از ابن مسعود که بالتحقیق فرمود
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که لو کان الایمان عند الثریا لتناله رجال
من ابناء فارس و روایت کرده است او را ابو نعیم از ابوهریره و شیرازی
و طبرانی از قیس بن سعد بن عبادة باین لفظ که بالتحقیق فرمود
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لو کان العلم معلقا عند الثریا لتناله رجال
من ابناء فارس و بتحقیق بود جد ابوحنیفه از فارس برین قول اکثر مردم و تسمیه
کردن سبط ابن جوزی کتاب خود را بانتصار باین وجه است که هرگاه فضائل امام شائع
شدند و فواضل وی مشرق و مغرب را عموما در گرفتند پس بمقتضای جریان عادت قدیمه

زبان حاسدین که در شان وی دراز بود طعنه زنی شروع کردند در اجتهاد وی و عقیده وی
بچیزیکه وی ازان قطعاً مبرا بود باین قصد که نور خدا را بمیرانند و ابا میکند خدا مگر آنکه تمام سازد
نور خود را چنانچه کلام کرده اند بعضی آنها در مالک و بعضی آنها در شافعی و بعضی آنها در احمد
بلکه کلام کرده است یک فرقه در ابوبکر و عمر رض و یک فرقه در عثمان رض و علی رض و یک فرقه تکفیر کرده است
کل صحابه علیهم را و ازان کسان که برای امام علیه الرحمة انتصار کرده اند علامه سیوطی ست در کتابیکه
نام وی تبییض الصحیفه نهاده است و علامه ابن حجر ست در کتابیکه نام وی خیرات الحسان
کرده است و علامه یوسف بن عبد الله الهادی الحنبلی ست در مجلد کبیر که نام وی تنویر الصحیفه
نهاده است و ذکر کرده است در وی از ابن عبد البر که کلام مکن در شان ابوحنیفه رح بد و
تصدیق مکن کسی را که گفتگوی بد کند در شان وی پس بتحقیق قسم بخدا من ندیده ام کسی را
افضل و نه اورع و نه افقه از وی پس ازان گفت و فریب نخورد کسی بکلام خطیب بالتحقیق
تعصب او را نائد ست بر جماعتی از علما مانند ابوحنیفه رح و امام احمد رح و بعض اصحاب وی و حمله کرده است
برایشان بکل وجه و تصنیف کرده اند در وی بعض ایشان سهم المصیب فی کبد الخطیب و
اما ابن جوزی پس وی تابع خطیب ست و بتحقیق تعجب کرده است سبط وی از وی جاییکه
گفته است در مرآة الزمان که نیست عجب از خطیب که بتحقیق طعنه کرده است وی در شان
جماعتی از علما و تعجب است از جد که چگونه طریق وی اختیار کرده و آورده چیزیرا که سخت
گرانی دارد گفت و از متعصبین ابوحنیفه رح دار قطنی و ابونعیم ست پس ذکر نکرده است او را در
حلیه و ذکر کرده است کسانی را که در علم و زهد از وی کمتر اند آه و ازان کسان که انتصار کرده اند
برای وی عارف شعرانی ست در میزان گفت در خیرات الحسان و بالفرض صحت آنچه
خطیب آنرا ذکر کرده از قدح از قائلش پس بآن اعتباری نیست زیرا که وی اگر از غیر اقران
امام ست پس وی مقلد ست بآنچه او را گفته است یا نوشته اند آنرا دشمنان وی یا
از اقران وی ست پس ایضاً همچنین ست زیرا که قول اقران بعض ایشان در بعض غیر مقبول است

چنانکه تصریح کرده اند بوی ذهبی و عسقلانی که گفته اند خصوصاً وقتیکه ظاهر گردد که آن بوجه
عداوت و مذهب است زیرا که از حسد نجات نبی یا بد مگر شخصیکه خدای تعالی او را محفوظ
دارد و گفت ذهبی و نمیدانم عصری که اهل وی ازان سالم باشند مگر عصر انبیای علیهم الصلوة
والسلام و صدیقین و گفت تاج سبکی لائق است برای تو ای مسترشد که با امامان گذشتگان براه
ادب رو و نظر مکن بسوی کلام بعض ایشان در بعض مگر وقتیکه بیارد دلیل واضح را پس ازان
اگر بر تاویل و تحسین ظن قدرت داری پس بگیر آنرا ورنه ازان اعراض کن گویم و نیست عجب
ازان شخص که تکلم کرده است سلف را در بعض ایشان چنانکه در صحابه واقع شده زیرا که آنها مجتهدین
بوده اند پس انکار میکرد بعض آنها بر شخصیکه مخالفت میکرد بدیگری خصوصاً وقتیکه نزد وی دلیل
بر خطا غیر وی قائم میشد پس نبود قصد آنها مگر انتصار بر دین نه برای ذاتهای خویش و
تعجب است ازان شخص که دعوی میکند علم را و اکثر زمانها در حالیکه اکل و شرب و لباس و عقود
و نکاح و بسیاری از عبادات وی هستند که تقلید میکند در آنها با مام اعظم پس ازان طعنه میکند
در شان وی و در اصحاب وی و نیست مثل وی مگر مانند مثل مگس که واقع گردد زیر دم اسپ
تیز رفتار در حالت گرو فروی و بتحقیق نقل کرده اند علما ثنای ائمه ثلثه را در شان ابوحنیفه و تادب
ایشان بوی و خصوصاً امام شافعی رضی الله عنه و از کامل صادر نمیگردد مگر کمال و ناقص
نقص و بس است و کافیست معترض را محرومی وی از برکت شخصی که بر وی اعتراض میکند پناه
دهد خدای تعالی ما را ازان و مدام دارد ما را بمحبت سائر امامان مجتهدان و جمیع بندگان
صالحان و محشور کند ما را در زمره آنها روز جزا و آنچه مرویست از تادب شافعی با بوحنیفه است

19

که گفت بتحقیق برکت میگیرم با بوحنیفه و می آیم بسوی قبر وی پس وقتیکه مرا حاجت پیش
می آید دوگانه میگذارم و از خدای تعالی سوال میکنم نزد قبر وی پس بزودی می بر آید
و ذکر کرده است بعض شخص که بر منهاج نوشته است یعنی که بتحقیق شافعی نماز صبح گذارد نزد قبر
وی پس دعای قنوت نخواند پس گفته شد از وی چرا این کردی فرمود براه ادب صاحب این
قبر و زیاده کرد غیر آن شخص یعنی که جهر نکرد به بسمله و جواب داده اند از وی بآنکه گاهی عارض
میشود برای سنت آن چیزیکه ترجیح نمیدهد ترک اورا وقت حاجت بسوی او مانند خواری حاسد
و تعلیم جاهل و شک نیست که بتحقیق بودند برای ابوحنیفه حاسدان بسیار و بیان بفعل اظهر است
از وی بقول پس چیزیکه شافعی اورا کرده افضل است از فعل قنوت و جهر گویم و مخفی نیست بر تو
یعنی که بتحقیق طاعن احمق طاعن است در امام مذهب خود و بنا برین گفته است در میزان که
شنیده ام از علی خواص رحمة الله تعالی چند بار که میفرمود متعین است بر تابعان امامان
آنکه تعظیم نمایند هر شخص را که مدح کرده باشد اورا امام ایشان زیرا که امام مذهب وقتیکه مدح کرد
عالمی را واجب است بر تمامی تابعان وی آنکه مدح کنند اورا بنا بر تقلید امام خود و تنزه کنند
از قول بالرای در باب دین خدا و نیز گفت چون انصاف نمایند مقلدان امام مالک و شافعی
ضعیف نماید کسی از ایشان قولی را از اقوال ابوحنیفه بعد شنیدن مدح امامان خود برای
وی و اثر رفعت مقام امام است که امام شافعی ترک قنوت ساخت در نماز صبح وقتیکه نزد قبر وی
گذارد مقلدان اورا لزوم ادب بوی اینقدر کفایت است و امام از اعظم معجزات است زیرا که
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بتحقیق خبر داده است بوی قبل وجود وی باحادیث صحیحه که سابقا

ذکر کرده ایم اورا چنانکه پیش ازین ذکر کرده ایم آنها را پس آنها محمول اند بر وی بلاشک
از شامی صاحب سیرت و شیخ وی سیوطی چنانکه محمول است حدیث لا تسبوا قریشا فان
عالمها یملا الارض علما بر امام شافعی لیکن حمل کرده اند او را بعض ایشان بر ابن عباس
رضی الله تعالی عنه و وی لائق تر است بآن پس تحقیق وی عالم است است و ترجمان
قرآن و چنانکه محمول است حدیث یوشک ان یضرب الناس اکباد الابل یطلبون العلم
فلا یجدون اعلم من عالم المدینة بر امام مالک لیکن آن محتمل است برای غیر وی از علمای
مدینه که یکتای زمانه خود بوده اند بخلاف آن احادیث که نیستند محمول مگر برابو حنیفه و
اصحاب وی چنانچه ازان همین مستفاد است ولیکن سلمان فارسی رض پس وی اگرچه
افضل است از ابو حنیفه رح باعتبار صحبت پس نیست در علم و اجتهاد و نشر دین و تدوین
احکام آن مانند ابو حنیفه و گاهی یافته میشود در مفضول آنچه نمی یافته شود در فاضل و
آن مسمی بمعجزه است بر بنای این معنی که مراد تحدی در تعریف معجزه آن دعوی رسالت است
و آن قول محققین است چنانکه در مواهب است و بقول بعض مراد بوی طلب معارضه
و مقابله است پس آن کرامت است نه معجزه و مشهور است مذهب وی در عامه بلاد اسلام
بلکه در بسیاری از اقالیم و بلاد نیست معروف مگر مذهب وی مانند بلاد روم و هند
و سند و ماوراء النهر و سمرقند و مرو کیست که بتحقیق نقل کرده اند مذهب او را مانند چهار
هزار نفر و ضروریست که بر بالای هر یک ازینها اصحاب باشند و علم ترا گفت بعض ائمه
که ظاهر نشده اند برای کسی از ائمه اسلام مشهورین آن قدر
که ظاهر شده اند برای ابو حنیفه رح از اصحاب و تلامذه ذکر کرده اند
اهل کشف این معنی که مذهب وی آخر مذاهب است از روی انقطاع
پس تحقیق گفت امام شعرانی در میزان که بالتحقیق هرگاه خدای تعالی
بر من احسان فرمود باطلاع بر عین شریعت دیدم کل مذاهب را متصل بوی

ودیدم مذاهب ائمه اربعه را که جویهای وی جاری اند و دیدم جمیع مذاهب را که نابود شده سنگها
شده اند و دیدم مذهب امام ابوحنیفه را درازتر از روی جویهای دیگر ائمه و متصل وی امام مالک است
و متصل وی امام شافعی رح و متصل وی امام احمد رح و خوردترین ایشان از روی جویهای امام داؤد است
و تحقیق گذشت وی در قرن خامس پس تعبیر کردم این واقعه را بدرازی عمل بمذاهب ایشان و
قصر وی پس چنانکه بود مذهب امام ابوحنیفه اول مذاهب مدونه پس همچنین خواهد شد آخر آنها
از روی انقطاع و بآن قائلند اهل کشف انتهی مناقب امام بیشمار اند مشتی نمونه از خروار درینجا بمعرض
بیان آمده بالاستیعاب را دفتری می باید هر که سعید صاف سینه است بملاحظه این نمونه مناقب
گردن عقیدت باطاعت امام خواهد نهاد و مصداق آیه فَاَمَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا فَزَادَتْهُمْ اِیْمَانًا خواهد گردید
و هر که شقی پر کینه است دفتری نیز او را کفایت نخواهد کرد بلکه نائره حسد زیاده تر مشتعل خواهد شد.
و مصداق آیه وَاَمَّا الَّذِیْنَ فِیْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا اِلٰی رِجْسِهِمْ خواهد شد بالجمله معلوم شد که حاسدان
امام از قدیم الایام بوده اند درست است هر که بزرگتر محسودتر الحمد لله الذی جعل امامنا محسودا ولا
حاسدا و حاسدان زمانه ما در غلو حسد فوقیت بر حاسدان سلف دارند زیرا که کلمات سوء ادبی و توهین
آنچه ازین قوم ناخلف سرزده اند از ان سلف نمی بینی که این بی ادبان بیتی متضمن بر توهین ائمه اربعه
گفته اند و در حقیقت مقصود و مرکوز خاطر ایشان ازین بیت امام الائمه است و آن بیت اینست

بیت دین حق را چار مذهب ساختند ❊ رخنه در دین نبی انداختند ❊ کَبُرَتْ کَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ
اَفْوَاهِهِمْ اِنْ یَّقُوْلُوْنَ اِلَّا کَذِبًا گران کلمه است که از دهانهای ایشان می بر آید نمی گویند مگر دروغ
مقام عبرتست که این کلمه از کجا تا بکجا میرساند که ایمان را تباه میسازد و این اغبیا نمی فهمند که این
چار چهار رکن دین محمدی اند اگر این ارکان اربعه نبودندی خانه دین از بیخ و بن برهم و درهم شدی
و این هیئت کذائی دین که از بذل مجهود اصحاب کرام نمایان است همه متفرق و متلاشی گشتی و این
چار حکم عناصر دارند چنانکه از عناصر بدن انسان وغیره ترکیب یافته و مادام تمامی اینها در کیفیت
اعتدالی اند بدن صحیح و سالم است و اگر درین کیفیت یکی ازینها فتور راه یافته مریض و سقیم است

همچنین وجود دین ازین مذاهب ارکان اربعه بالفعل بعد صحابه مرکب شده است مادام این مذاهب
درین وجود برقرار اند دین برقرارست واگر یکی ازینها معاذ الله خللی واقع گردد تباه است و بالجمله
این اکابر نائبان و وارثان رسول مقبول اند وانچه از نصوص قرآنیه واحادیث
صحیحه یافته اند بمنشاء آن حکم کرده اند و اصلا از جانب خود بلا استدلال از کتاب
وسنت درین باب تقول نساخته اند واین بآن ماند که مثلا سلطان بچیزی امر
فرماید وارکین سلطنت مانند وزیر وغیره که بخدمت حاضر بودند این فرمان را
شنیدند ونگهبانان ماتحت خویش از ملازمان سلطانی آن را رسانیدند ایشان
بمنشاء فرمان شاهی بر رعایا حکم جاری کردند آیا این ملازمان در آئین سلطانی رخنه
انداخته اند هرکه این را رخنه فهمد محض سبب بی وقوف خر بی دم است آری اگر خلاف فرمان چیزی
از خود در شنیده حکمرانی کنند البته رخنه در آئین متصور است انیست ماجرای این قوم نا فهم
هرکه از ایشان متعصب است این بیت برزبان وی جاریست وهرکه بظاهر مهذب است
مضمونش در دل وی طاریست الغرض جمله این قوم درین مرض گرفتار اند کسی بظاهر
وکسی بباطن با این همه بغاوت باز در حق ایشان از حضرت باری مستدعیست که از
مرض توهین وسوء عقیدت ائمه نجات بخشیده بصحت تعظیم وحسن عقیدت این اکابر مشرف
فرماید آخر از سبب وانشد گو در بغاوت گرفتار اند آمدیم بر آنکه تقلید بمذهب غیر بعد العمل
یا قبل العمل بعذر و بلا عذر و بضرورت و بلا ضرورت جائز است یا نه علامه شرنبلالی در
رساله خود مینویسد که صحیح است تقلید بامام مالک در عدم نقض وضو بچیزی که جاری
شود من سبیل خون در ریم برابر است که از مخرج باشد یا غیر آن وبرابر است که تقلید
برای معذور باشد یا غیر معذور وبرابرست که تقلید بعد العمل بود بچیزی که
مخالف باشد وی بمذهب ابو حنیفه یا قبل العمل بود ولیکن بر مقلد لازم است
بجا آوری آن چیز که وی مسنون یا مستحب است نزد امام ابو حنیفه و وی شرط بود نزد

امام مالک مانند آنکه وضو کند بنیت وترتیب وشستن اعضا پی بپی وبمالیدن آنها
پس اگر خواهی گفت چگونه باشد این سخن باوجود قول علامه شیخ کمال الدین ابن همام
در تحریر وی مسئله رجوع نکند دران چیزیکه تقلید کرده است در وی یعنی عمل کرده است
بوی اتفاقا خواهم گفت منع نمیکند آن چیزی راکه گفته ام از صحت تقلید بوجه حمل منع
بر خصوص العین نه بر خصوص جنس این مسئله است که ذکر کرده اند آنرا آمدی وابن حاجب ابو عمرو
عثمان در اصول واتباع کرده است اورا در جمع الجوامع وغیره ومنصوص ساخته است اورا
چنانکه در شرح اصول ابن حاجب است که عامی وآن غیر مجتهد است وقتیکه عمل کند
بقول مجتهدی در حکم مسئله پس نمیرسد برای او رجوع بسوی غیر او اتفاقا زیرا که وی
التزام کرده است آن قول را بعمل بوی ولیکن قبل العمل بوی پس میرسد برای او رجوع
بسوی غیر او از مجتهدین ** در وی نظر است بچیزیکه در کلام غیر ابن حاجب وآمدی و
سوا محققین هر دو است بچیزیکه قرار یافته است باثبات خلاف بعد العمل پس میرسد برای
او تقلید بعد العمل بقول غیر شخصیکه تقلید وی کرده است چنانکه در حاشیه علامه ابن
ابوشریف وغیره است ونیز قایل بالمنع علی الاطلاق نیست زیرا که قول بالمنع از صحت
تقلید بعد العمل محمول است بر چیزیکه باقی مانده از آثار فعل سابق اثری که رساند بسوی تلفیق العمل
بچیزیکه مرکب باشد از دو مذهب بقول علامه محقق شهاب بن حجر در شرح منهاج که متعین میشود
حمل وی یعنی حمل چیزیکه گفته است اورا ابن حاجب وآمدی بر چیزیکه باقی مانده از آثار عمل
اول آن چیزیکه لازم آید از وی مع ثانی ترکیب حقیقی که قائل نباشند بوی کل از دو امام

۲۳

تا اکنند جایز باشد تا چیزی واقع نگشته است آن زن زوجه مطلقه حکم مذهب اول حلال بود در این حکم مذهب ثانی حرام دیگر در ماده یک زن درست نبود در این

تقلید امام شافعی در مسح بعض راس و امام مالک در طهارت کلب در یک نماز پس منع کرده شود
در وی زیرا که هر دو امام بوی قائل نیستند درین وقت پس اگر قائل شوند آمدی و ابن حاجب
و آنکه پیرو ایشان است منع در مثل این صورت و تعمیم نمایند آنرا در تمامی صورتهای که عمل بوی
واقع شود یا نه پس آن مسلم نیست و دعوی اتفاق بر وی ممنوع است پس در خادم است
که بتحقیق امام طرطوسی حکایت کرده است که اقامت نماز جمعه گفته شد و قصد نمود قاضی
ابو طیب طبری بتکبیر تحریمه پس ناگاه طایری بر وی بیخال کرد پس گفت من حنبلی ام پس
از آن احرام بست و در نماز داخل شد گویم و معلوم میشود که وی شافعی بود که دور
میداشت نماز را از بیخال طایر پس مانع نه آمد او را عمل سابق وی بمذهب وی در آن
از تقلید مخالف وقت حاجت بسوی او و نیز در خادم است که قاضی ابو عاصم عامری
حنفی بر دروازه مسجد قفال فتوی میداد و موذن اذان مغرب گفت پس بگذاشت و
در مسجد داخل شد پس هرگاه دید او را قفال حکم کرد موذن را که اقامت گوید و پیش امام
ساخت قاضی را پس پیش رفت و جهر بسمله مع قرارت نمود و بجا آورد شعار شافعیه را در
نماز خود و معلوم است که قاضی قبل ازین بشعار مذهب خود نماز میگذارد پس مانع نه آمد
او را عمل سابق وی بمذهب وی در آن نیز و بدانکه صحیح است تقلید بعد الفعل چنانکه
وقتیکه نماز گذارد برین ظن که بر آن مذهب وی صحیحست پس از آن ظاهر شد بطلان
آن در مذهب وی و صحت آن بر مذهب غیر وی پس میرسد برای او تقلید وی
و آن نماز کافیست بنا بر آنکه در بزازیه است که مرویست از امام ابو یوسف رح که نماز
ادا فرمود بروز جمعه که غسل کرده بود از چاه حمام و بمردم امامت کرد و بعد فراغ مردم
متفرق شدند پس از آن خبر داده شد بافتادن موش مرده در چاه حمام پس فرمود
درین وقت عمل میکنیم بقول برادران خود از اهل مدینه که اذا بلغ الماء قلتین لم یحمل خبثا
و نقل کرده است آن را علامه ابن امیر حاج از قنیه بر وجه اشکال که مجتهد بعد اجتهاد خود

درحکمی ممنوع است از تقلید غیر خود از مجتهدین در وی واین بر ما وارد نمیشود زیراکه ایراد بر مجتهد است نه بر مقلد در وی مختار جواز تقلید است برای غیر [یعنی مقلدان ۱۲] در غیر وی واین وقتی است که ملتزم مذهب معین نشده باشد مانند ابوحنیفه یا شافعی [یعنی مجتهد ۱۲] و وقتیکه ملتزم شده باشد پس آیا استمرار بر وی لازم است که تقلید غیر خود را در مسئله از مسائل نکند یا نه پس بقولی لازم است چنانکه لازم است استمرار در حکم حادثه معینه که تقلید کرده است او را در وی زیراکه اعتقاد کرده است که بتحقیق مذهب وی حق است پس واجب خواهد شد عمل بموجب اعتقاد وی [چنانکه شارح در حاشیه که از شرح سفر السعادت نقل کرده است ۱۲] و بقولی لازم نیست واین اصح است زیراکه التزام وی غیر ملزم است زیراکه واجب نیست مگر آنچه واجب کرده باشند او را الله و رسول وی و واجب نکرده اند آنکه مذهب کسی را از ائمه اختیار کنند پس تقلید کنند او را در کل مسائل و بگذارد غیر او را و نیز التزام وی نذر [یعنی در صورت کفر مخطورات مذکوره لازم آید ۱۲] نیست تا آنکه وفای آن واجب گردد گوییم و چون نذر کنند تا هم لازم نگردد او را چنانکه لازم نمیشود او را بحث انا علم پس اگر اراده خواهند کرد مشایخ حنفیه که قایل اند که منتقل از مذهب بسوی مذهب گنهگار و واجب التعزیر است اگر مراد ایشان همین التزام است پس دلیلی بر وجوب اتباع مجتهد معین بالتزام وی آنرا قولاً و نیةً از روی شرع ثابت نیست بنا بر قول وی تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون انتهی آنچه علامه تحریر کرده مسلک متقدمین بود الا تحصیل آن درین زمانه بوجهی از مصلحت وقت دور مینماید و باین معنی محقق محدث دهلوی در شرح سفر السعادت اشاره میفرمایدکه واین مذهب بظاهر انصاف نزدیکتر نماید و بفهم زود تر در آید اما درین روزگار پیش این کار صورت نه بندد و لیکن

[illegible] تعصب مذهب [illegible] و سوء ظن به نسبت امام اول و این کار شرعاً ممنوع و محظور است ۱۲ منه

قرار داد علما بمصلحت دید ایشان در آخر زمان تعیین وتخصیص مذهب است ضبط وربط دین
ودنیا بهمین صورت بود اول مخیر هست هر کدام را که اختیار نماید صورت دارد ولیکن بعد از
اختیار یکی بجانب دیگرے رفتن بی توهم سوء ظن وتفرق وتشعب در اعمال واحوال نخواهد بود
قرار داد متاخرین علما بهمین است وهو المختار وفیه الخیر انتهی معلوم شد که مانع از تبدیل مذهب معین
توهم سوء ظن وتفرق وتشعب در اعمال واحوال است وسوء ظن بحکم نص گناه است یا ایها الذین
آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم ای مومنان بپرهیزید بسیاری از ظن بتحقیق
بعض گمان گناه است بیان واقعی درین محل آنچه امام المحققین جناب شاه ولی الله صاحب علیه الرحمة
در حجة الله البالغة میفرمایند آنست که مردم قبل از مائة رابعه بر تقلید خالص بمذهب واحد معین متفق
نمی بودند عوام ایشان در مسائل اجماعیه تقلید بصاحب شرع میکردند وصفت وضو وغسل و
نماز وزکوة وغیره از پدران خود یا از معلمان بلدان خود می آموختند وبران طریق می رفتند
وچون واقعه پیش آمدی هر مفتی را که یافتندی بلا مذهب معین ازوی پرسیدندی وخواص ایشان
از اهل حدیث بحدیث مشغول بودندے واز اهل تخریج تخریج دران چیزکه او را صریح نیافتندی
واجتهاد فی المذهب کردندی وهمین مردم بطرف مذهب اصحاب خود منسوب بوده اند پس
میگفتند که فلان شافعی است وفلان حنفی وتوابع قضا وافتا بمجتهد مفوض میشد ومجتهد را فقیه
میگفتند پس از ان قرون مردم دیگر بیمین وشمال رفتند ودر ایشان چند امور حادث شدند
از ان جمله جدل وخلاف در علم فقه است واز انجمله آنست که بتقلید اطمینان گرفتند آهسته
آهسته تقلید در سینهای ایشان اثر کرد مانند رفتار مورچه وخبر ندارند ودرین وقت مجتهد را
فقیه میگفتند ومن بعد ایشان قرون بر تقلید خالص پیدا شدند که حق را از باطل تمیز نکردند و
جدل را از استنباط پس فقیه درین وقت شخصی بود که کلام کثیر تکلم کردی تا آنکه از دلائل
حق بیرون آمدی واقوال فقها را از قبیل قوی وضعیف بلا تمیز یاد کردی انتهی از اینجا
مستفاد شد که مردم قبل از مائة رابعه از هجرت بر تقلید خالص یعنی بر تقلید مجتهد معین نبودند

نمی بوده اند پس ازان در مائه خامسه فی الجمله این تقلید شروع گردیده رفته رفته
بعد قرون عدیده مر تقلید خالص پابند شدند چونکه در صورت اولی بتقلید خالص
پابند نشده اند و نیز در صورت ثانیه پایهٔ این تقلید کما ینبغی (یعنی قبل از مائه رابعه ۱۲) استحکام نیافته بود پس
از انتقال مذهب بسوی مذهب (یعنی بعد مائه خامسه ۱۲) خطوری من قبیل توهم سوء ظنی وغیره بر قلوب
ایشان طاری نمیشد بنا بر این تقلید بالغیر را در ان ازمنه گنجایش بود بخلاف
صورت ثالثه که درین جزو زمان پسین پایهٔ تقلید خالص کمال محکم شده است که
لامحاله در صورت انتقال این خطوره (یعنی رفته رفته بعد قرون عدیده) انگیز خواهد شد تا آنکه در درمختار منقولست که
منتقل بسوی مذهب شافعی تعزیر داده خواهد شد علامه شامی در ردالمحتار میگوید که این
وقتی است که انتقال برای غرض محمود شرعی نباشد حکایت است که حنفی مذهب با
دختر محدثی در عهد ابوبکر جوزجانی خطبه نمود پس آن محدث ازین معنی انکار کرد مگر آنکه
مذهب خود را ترک نماز و در عقب امام قراءت کند و رفع یدین نماید و مانند آن پس
آن حنفی این معنی را قبول کرد پس آن محدث دختر خود را باوی تزویج نمود پس از
شیخ چون این عقد را پرسیدند فرمود نکاح جائز است ولیکن می ترسم که وقت نزع
ایمان وی تباه شود زیرا که حنفیت را دانست مذهبی را که نزد وی حق بود و بگذاشت
او را برای جیفهٔ ناپاک و چون شخصی بگذشت مذهب خود را باجتهاد دیگر او را واضح شد
درین صورت محمود ماجور خواهد شد ولیکن انتقال وی بلادلیل بلکه بنا بر رغبت
در متاع دنیا و خواهش وی پس این شخص مذموم و آثم و واجب التادیب و التعزیر است
بانیوجه که در دین مرتکب امر منکر گردیده و بدین و مذهب خود استخفاف نموده و ثبات
بمذهب امام ابوحنیفه اولی است و این کلمه اقرب است بسوی الفت انتهی
درست است آنچه محققین گفته اند که از اختلاف ازمنه و امکنه و اشخاص تعلق بعض
اشیا بعلتی مختلف میگردد و در علم باو والله اعلم دلیل ایشان برین مقوله ۔۔۔

این مقوله را شیخ عبدالحق دهلوی در بعض تصانیف خود نقل کرده اند ۱۲ منه

ترمذی است که از عائشه صدیقه رضی مرویست قالت لو رأی رسول الله صلی الله علیه وسلم
ما احدث النساء لمنعهن المسجد کما منعت نساء بنی اسرائیل ومرویست از سفیان ثوری
که ایشان مکروه میداشت امروز خروج برای زنان بجانب عید و در بخاریست از ابن عمر از پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم که فرمود اذا استاذنکم نساءکم باللیل الی المسجد فاذنوا لهن قوله
باللیل الی المسجد همچنین است این قید در روایت مسلم گفت کرمانی در وی دلیل است بر
که نهار مخالف لیل است بنا بر نص وی بر لیل وحدیث لا تمنعوا اماء الله مساجد الله محمول
بر لیل نیز و در وی این معنی است که لائق است بآنکه اذن دهد او را و منع نکند او را از آن چیز
که در وی او را منفعت است و آن وقتی است که خوف فتنه بر وی و بوی نباشد و تحقیق
وی در آن زمان اغلب بود انتهی گفت عینی بخلاف این زمانه ها لیس تحقیق فساد
در وی فاش است و از مالک مرویست که این حدیث و مانند آن محمولست بر پیر زنان انتهی
بالجمله علت ممانعت از خروج زنان در ینجا فتنه و فساد قرار یافت چونکه در عهد فیض مهد
جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم ببرکت صحبت و نور نبوت آنجناب علیه الصلوٰة
والسلام همه مردان و زنان بحلیه تقوی و صلاح علی سبیل الکمال آراسته و پیراسته
بودند و باین وجه عدم فتنه در آن زمان فیض نشان غالبتر بود فلهذا ارشاد نبوی بخروج
زنان بطرف مساجد بوقت شب صادر گردید و بعد انقراض زمان رسالت و غروب
آفتاب نبوت فی الجمله در قلوب مردم الا ما شاء الله در امور تقوی و صلاح تغیرے
روداده و صورت دگرگون بنظر آمد ازینجا جناب صدیقه فرمودند که چون پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم ملاحظه فرمودی آنچه زنان از امور نا مرضیه پیدا کرده اند البته اینها را از رفتن بجانب
مساجد منع ساختی چنانکه زنان بنی اسرائیل ممنوع بودند سرگاه در قرن صحابه که خیر القرون
بعد قرن نبوت است آن تغیری روداده پس از زمنه دیگر که یوما فیوما ابتر است چه گوید
وخصوصا درین زمانه پر فتنه ظلمت نشانه که فتنه و فساد و بلا در تمام عالم عالمگیر است

ترجمه حدیث زوج اگر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آنچه احداث کرده اند زنان البته منع فرمودی ایشان را از رفتن بجانب مسجد چنانچه ممنوع بودند زنان بنی اسرائیل
ترجمه حدیث وقتیکه اذن طلبند از شما زنان شما

[illegible]

لا محاله خروج زنان بجانب مساجد وغیره لیلاً ونهاراً مطلقاً ممنوع خواهد شد فعلی هذا القیاس فیما نحن فیه انتقال از مذهب بمذهبی بعلت سوء ظنی وتحقیر واستخفاف بنسبت امام وتفرق وتشعب اعمال و احوال ممنوع خواهد گردید پس معلوم شد که اختلاف ازمنه وامکنه واشخاص را تاثیر است قوی در اختلاف حکم از اینجاست که متاخرین در تعیین وتخصیص مذهب برین مقوله عمل کرده اند گوئیم بوقت ضرورت وعند الحاجت اگر انتقال کند وبمذهب غیر تقلید نماید هیچ محظوری از قبیل سوء ظنی وغیره لازم نمی آید زیرا که رفع ضرورت ودفع حاجت هر وقت مشروع است نمی بینی که محقق محدث دهلوی در شرح سفر السعادت از جماعت علما نقل کرده که چون شخصی بواقعه صعب وحرج عظیم مبتلا گردد وبجز رجوع بمذهب دیگر مخلصی نیابد بحکم ضرورت درین صورت انتقال از مذهب بمذهب جائز بود انتهی ونیز بوجوه دیگر انتقال جائز است چنانچه قبیل عبارت منقوله از ان علما نقل میکنند که انتقال مذهب بشهوت نفس و اتباع هوا وتتبع رخص درست نبود مگر آنکه اعتقاد حقانیت بجانب مجتهد دیگر راجح آید واورا افضل داند یا احتیاط وورع در مذهب دیگر بیشتر یابد انتهی حاصل آنکه انتقال بوجوه اعتقاد حقانیت بجانب مجتهد دیگر وافضلیت وی یا احتیاط وورع در مذهب دیگر جائز است ومحظوری از مذکوره بالا درین وجوه نیز لازم نمی آید درینجا دو مسئله برای توضیح معنی ضرورت وحاجت ثبت میشود اول مسئله چاه است درین دیار طهارت چاه موافق مذهب حنفی معلوم نمیشود زیرا که ظروف پاک وناپاک در وی می فگنند که اجتناب از ان خیلی دشوار است ونیز چون چاه بافتادن نجاست نجس میگردد وکشیدن تمامی آب موافق مذهب جمهور حنفیه بباعث کثرت آب یا فقدان آلات واسباب آب کشی من قبیل مزگا وغیره هر کس را میسر نیست پس ناچاری موافق قول امام محمد که بکشیدن صد دلو وجوباً وصد دلو استحباباً قائل اند حکم کرده میشود وجمهور برین قول عمل کرده اند

۲۹

پس بحکم قاعده الضرورات تبیح المحظورات الحاجة تنزل منزلة الضرورة کما هو المذکور فی الاشباه والنظائر اگر بمذهب شافعی که بحدیث قلتین متمسک است وچاه بمبلغ این مقدار بوقوع نجاست نزد وی نجس نمیگردد رجوع نماید ومقلد شود البته جائز خواهد شد پس از ان برای تسکین قلب وتطهیر آب نزد وی وجوب شرعی آب چاه بحکم قول مذکور نکشد این اسلم طریق است که از قیل وقال نجات یابد گوییم طهارت چاه بقاعدهٔ دیگر نیز متصور است و آن عموم بلوی است کما هو مصرح فی الکتاب المذکور ودرین کتاب است که خاک شارع عام بحکم این قاعده پاک است پس مسئلهٔ مانحن فیه نیز درین قاعده مندرج خواهد شد که مفاوش طهارت آب چاه است ولکن این امر راجح درصورت وقوع ظروف ناپاک مشکوک النجاست وغیر مرئی است نه درصورت وقوع نجاست یقینی مرئی زیرا که درصورت اولی عموم بلوی که اجتناب واحتیاط از وی خیلی دشوار است متحقق است ونه درصورت ثانیه که احیانا واقع میشود واجتناب واحتیاط از وی ممکن است با قیما ندکلام درصحت حدیث قلتین امام المحققین مولانا شاه ولی الله قدس سره درحجة الله البالغه میفرمایند که این حدیث صحیح است که بطرق کثیره مرویست معظم آن طرق راجع میگردد بطرف ابو ولید بن کثیر از محمد بن جعفر بن زبیر از عبد الله یا محمد بن عباد بن جعفر از عبید الله بن عبد الله این هر دو از ابن عمر پس طرق بعد از ان شاخ درشاخ شدند واین هر دو اگرچه از ثقات هستند ولیکن از ان کسان نیستند که خدمت فتوی بایشان مفوض شده باشد ومردم بایشان اعتماد کرده باشند پس این حدیث نه درعصر سعید ابن مسیب ظاهر شد ونه درعصر زهری ونه مالکیه بوی عمل کردند ونه حنفیه وشافعی بوی عمل کرد ونیز درکتاب مذکور در احکام المیاه میفرمایند که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا بلغ الماء قلتین لم یحمل خبثا گوییم معنی اینست که نمی بردارد نجاست معنوی را که شرع بوی حکم کرده سوای عرف وعادت پس وقتیکه احداد صاف وی به نجاست متغیر نخواهد شد ونجاست فاحش دروی واقع نخواهد شد کما یا کیفا پس نخواهد شد این قلتین از ان قبیل که مذکور شد وگردانیده است قلتین را احد فاصل میان کثیر وقلیل برای امر ضروری

یعنی الا قلیل نجاست معنوی شرعی ۱۲ منه

درمالا بد منه است که قلتین کم پنج مشک آب باشد هر مشک مقدار صد رطل از دو اکثر امد کثیر است ۱۲ القلة بالضم سبوی کلان ۱۲ قاموس

۳۰

کرده بدینست واین معنی براه تحکم و جزاف نیست و همچنین سایر مقادیر شرعیه آن باین وجه است که برای آب دو محل اند
معادن و ظروف لیکن معادن چاهها و چشمها اند و آب صحرا بآنها ملحق است ولیکن ظروف پس مشکها و غیره اند و از
نجس شدن معادن ضرر باید داد که شیدن آب بوی درحرج افتند ولیکن ظروف هر روز از آب پاکیزه میشوند و صیانت
پیچ حرج نه و معادن را سر پوشیدن نیست و ممکن نبود سرکشی آنها از غلبه جانوران و نوشیدن درندگان ولیکن ظروف پس
نیست در سر پوشی آنها و محافظت آنها حرجی کثیر و معادن آب کثیر دارد که اثر نمیکند در وی بسیاری از نجاسات نجاسات
ظروف پس واجب آمد که حکم معادن غیر حکم ظروف گردد و آنکه در معادن رخصت داده شود در ظروف داده نشود و حیثیت فصلات
فرق ندارد میان حد معادن و حد ظروف مگر قلتین زیرا که چاه و چشمه البته اقل از قلتین نمیشود و آنچه ازین کمتر باشد
از آب صحرائی او را حوض نمیگویند و او را حقیر گویند و هرگاه مقدار قلتین در زمین هموار خواهد بود غالباً
هفت بالشت در پنج بالشت خواهد شد و این مقدار ادنی حوض است و آنانکه به قلتین قائل نیستند مضطر
میشوند بطرف مانند این هر دو در ضبط آب کثیر مانند مالکیه و تحقیق طول کلام کرده اند قومی در فروع موت
حیوان در چاه و در ده در ده و آب جاری و الحق هیچ یکی ازین امور حدیثی از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثابت نه و اما
آثار منقوله از صحابه و تابعین مانند اثر ابن الزبیر در باب زنجی و علی رضی در موش و نخعی و شعبی در مانند گربه پس نیستند از آن آثار
که محدثین بصحت آنها شاهد باشند و نه از آن قبیل اند که جمهور اهل قرون اولی بر آنها اتفاق کرده باشند و بر تقدیر صحت آنها
ممکن است که اخراج آب از چاه بوقوع زنجی و غیره براه تطییب قلوب و تنظیف آب باشد نه از جهت وجوب شرعی چنانکه در کتب
مالکیه مذکور است و دون نفی هذا الاحتمال خرط القتاد و بالجمله نیست درین باب چیزی که بوی اعتماد کرده شود و بر وی عمل
واجب گردد و حدیث قلتین بلا شبهه از جمله آثار منقوله ثبت است و ظاهر اینست که شرع فرماید تقدیری درین مسائل برای
بندگان خود چیزی که دشوار که آنها کثیر الوقوع و عموم البلوی باشد پس از زبان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نص جلی
نقل نموده و نه از صحابه مستفیض است و نه از آنانکه بعد ایشان اند و نه حدیثی در وی مرویست محققین حنفیه و مالکیه بر
حدیث قلتین قائل کرده اند چنانکه در مطولات مذکور است که شافعی مجتهد مطلق حقق نقاد احادیث است نظر غائر بالتحقیق
و تدقیق در حدیث بلیغ این را اختیار کرده باشد و هرگاه این حدیث مستند و معمول به این امام قرار یافت ما را تقلید وی بوقت
حاجت و ضرورت گنجایش دارد و این اختلاف ما را ضرر نه و العهدة علیه و عدم مسئله از وجه مفقود است هر مدت

فقدان مفقود اختلافست نزد علمای حنفیه در این مدت اقوال مختلف آمده نود سال از وقت ولادت

یا آنکه اقران و نظائرش در شهر وی کل بمیرند وغیر ذلک من الاقوال و بعد گذشتن این مدت علی اختلاف

حکم بموت وی کرده خواهد شد و نزد امام مالک این مدت چهار سال است و نزد ایشان زوجه مفقود بعد

سپری عدت وفات نشیند و نیز قول قدیم شافعی همین است کما هو المنقول فی الرد المحتار و مستدلال

است که در موطا روایت میکند مالک عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب ان عمر بن الخطاب قال ایما امرأة فقدت

زوجها فلم تدر این هو فانها تنتظر اربع سنین ثم تعتد اربعة اشهر و عشرا ثم تحل یعنی للنکاح امام مالک میفرماید اگر زن

بعد انقضای عدت به شخص دیگر نکاح کرد پس خواه دخول نمود یا نه پس برای زوج اول کسبودی راه نیست فرموده این

نزد ما است که اگر خواهد یافت آنرا قبل از تزویج پس آن لایق تر است باو انتهی غرض ازین تقریر آنست که درین زمانه

زن مفقود را موافق مذهب حنفی انتظاری خیلی دشوار است و انواع فتنه و فساد متصور است پس بملاحظه

این مخطورات اگر درین امر موافق مذهب امام مالک عمل نماید و مقلد شود لاباس است علامه شامی در رد المحتار از

بزازیه نقل میکند که فتوی در زمانه ما بر قول امام مالک است و گفته زاهدی که بودند بعض اصحاب ما فتوی

بنابر ضرورت و معترض شد اورا در مهر وغیره با آنکه ضرورتی لطرف افتاء مذهب غیر او ای نه زیرا که مرافعه آن بطرف

که موافق مذهب وی حکم کند ممکن است درین طریق ابن وهبان منظومه خود را تجارت لکن پیشتر ازین گفته ایم که کلام

تحقیق ضرورست جائیکه مالکی نیافته شود که بوی حکم کند انتهی والله اعلم بالصواب ربنا لاتواخذنا ان نسینا او اخطانا

سیدنا و مولانا محمد صلعم

خاتمة الطبع الحمد لله و المنة که بتائید رب العزت کتاب سراپا افادت بهر خاص و عام مفید مسمی التمهید فی بیان التقلید

من مصنفات جدیده جامع علوم شریعت و طریقت متبع کتاب و سنت حضرت مولنا مقتدانا مولوی محمد

دامت فیوضاته علی رؤس الطالبین حسب فرمایش مصنف ممدوح در مطبع نظامی واقع کانپور باهتمام

عاجز محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان عاملهما الله سبحانه بالعفو و الغفران بماه ربیع الثانی سنه ۱۲۹۳ هجری

بقالب طبع در آمده مقبول طبائع کافهٔ اهل اسلام و ایقان گردید

محمد روشن خان

محمد عبد الرحمن

وختم خاتمه بهر اسناد انکه این کتاب مطبوع مطبع نظامیست مهر و

دستخط مهتمم افزوده شد

۹۹۰۱۲

۳۲

بعد از آن عدت نشیند چهار ماه و ده روز پس از آن در سر باسے نکاح حلال خواهد شد ۱۲

۵۲ بسے زن در نکاح زوج ثانی در باشد و خواهد قوم اسے زوج اول بجوید اختیار سے نیست ۱۲